روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۲۶ مهر ۱۳۹۳ • ۲۳ ذی‌الحجه ۱۴۳۵ • ۱۸ اکتبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۴۰ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۵۰ • اذان مغرب ۱۴:۴۴ • اذان صبح‌فردا ۴:۵۰ • طلوع آفتاب ۶:۱۴

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

خجالت خجالت، برو خونه خالت

• **پوریا عالمی:** به چند خبر که هم‌اینک به دستم خورد و دست خودم نبود، توجه فرمایید.

فعالیت فصلی: یکی از فعالان سیاسی که مدت‌ها بود غیرفعال شده بود، اعلام کرد به‌زودی فعالیت خود را از سر می‌گیرد. این غیرفعال درباره دلیل عدم‌فعالیت خود در چندسال گذشته گفت: فعالیت من به خیلی چیزها بستگی دارد و من فعال حساسی هستم. مخصوصا وقتی هوا پس باشد سنسورهای من صدا می‌دهد که آفتابی نشوم، برای همین وقتی آب‌ها از آسیاب بیفتد سروکله‌ام پیدا می‌شود. وی تاکید کرد: این چندسال هم چون آب‌ها از آسیاب نیفتاده بود، من فیتیله‌ام نم برداشته بود و غیرفعال شده بودم. وی همچنین مدعی شد: بیش‌فعالان سیاسی فاقد منش و تحلیل هستند وگرنه هر آدم عاقلی می‌داند فعالیت زیاد برای بدن خوب نیست و آدم باید بعد از هر فعالیتی چندسال استراحت کند. کارشناسان معتقدند فعالیت مدنی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای بعضی از دلاوران شغل فصلی محسوب می‌شود، یعنی اگر بار بخورد و بصرفد، یک حرکتی می‌زنند.

آمبولانس‌چی خجالت خجالت: تنی چند از هموطنان با تجمع روبه‌روی روزنامه «شرق» اعتراض خود را به آمبولانس‌چی نشان دادند. آنها با همراه‌داشتن پلاکاردهایی منقوش به این مضمون که «آخه این‌چی میگه این وسط؟»، «واقعا به همه گیر میدی، یا بگیر نگیر داره به کی گیر می‌دی؟»، «باشگاه موج‌سواران بی‌خطر»، «انجمن منتقدان به همه‌چی حتی به هیچی»، «گروه وایبری مخالفان هرچی»، «آمبولانس‌چی خجالت‌خجالت برو خونه خالت»، «اصلا کی گفته این تو روزنامه بنویسه؟ اگه راست میگه بیاد رو دیوار بنویسه» حضور به‌هم رسانده بودند. معترضان با دادن شعارهایی همچون «از کی پول می‌گیری به کی فحش بدی؟ یا به کی فحش میدی از کی پول نگیری؟»، «آمبولانس‌چی حیاکن، تنفس مصنوعی‌رو رهاکن» خواستار پایان‌دادن به سوراخ لایه اُزن شدند.

در پایان آمبولانس‌چی که از خجالت خیس‌خیس شده بود، همچون جادوگر شهر اوُز که به آب حساس بود و ناپدید شد، به سمت افق حرکت کرد و در افق ناپدید و غیب شد.

پیامک‌های صبح شنبه

شهاب‌الدین طباطبایی

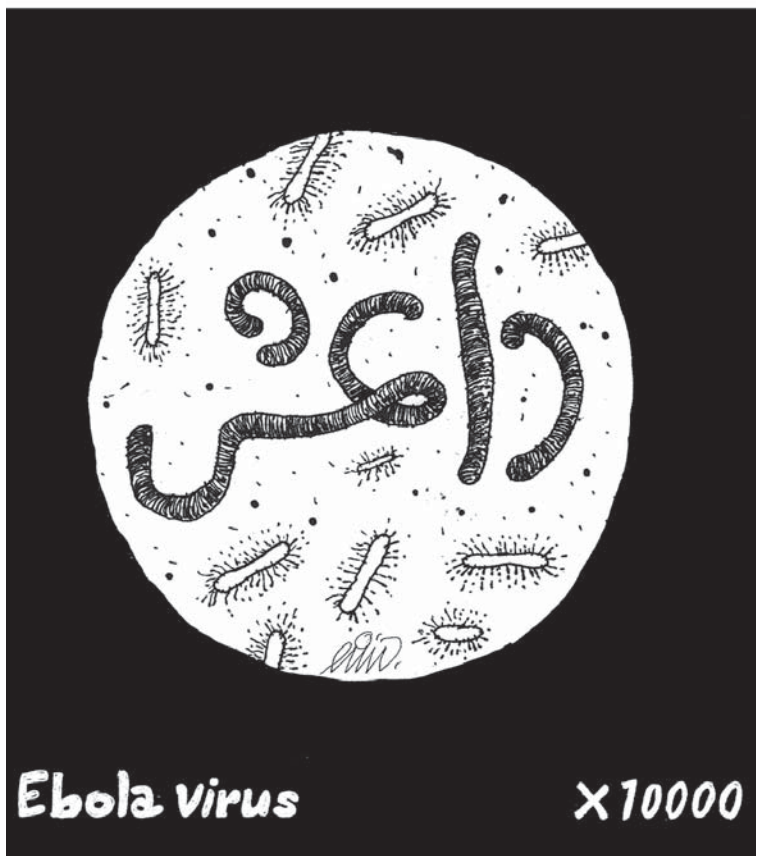
• برای باران‌های این هفته یک چتر پیش‌بینی کنید، چنانچه یار همراه است یک چتر کافی است!

کارتون خواب



علی جهانشاهی

ویروس ابولا



پشت جلد



آیا جایی خبری هست هنوز؟*

کریم ارغنده‌پور

دوران رکود است. نه‌فقط رکود اقتصادی که رکود در سایر عرصه‌ها و از جمله در ساحت اندیشه. سخن جدید و خواستنی کمتر شنیده می‌شود و گویی چندان تلاشی هم برای ارایه و دریافت آن نیست. هفته پیش یکی از دوستان آمار تیراژهای مطبوعات را بازگو می‌کرد که غم‌انگیز بود. این فقط به‌خاطر اعمال پاره‌ای محدودیت‌ها نیست. در جایی هم که عاری از محدودیت است اوضاع چندان شگفت‌انگیز نیست. بازار کتاب را هم که همه می‌دانیم چه وضع اسفباری دارد. از همه مهم‌تر فضای عمومی دانشگاه‌هاست که شاخص مهمی برای رونق گفت‌وگو در عرصه عمومی است و مدتی است که خاموش شده. به نظرم بخش اصلی این رکود عمومی حاصل آن دوران هشت‌ساله و به‌ویژه چندسال انتهایی آن است؛ هشت‌سالی که رونق پیشین را از بین برد، بسیاری برساخته‌ها را خشکاند و حاصلش بی‌حاصلی شد. حالا برای رویش دوباره باید زمانی به بهت و سراسیمگی سپری شود. باید شرایط مناسب باشد تا هوای سخن نو استشمام شود. برخی تصور می‌کنند با گذشت دوران رکود، ساختن عین همان شرایط گذشته ممکن و مطلوب است. البته اینگونه نیست و این سخن خود نشانگر عدم شناخت جامعه و عدم دریافت مناسب از تاریخ است. آنچه رفته، رفته. شرایط جدید حامل تغییراتِ جاافتاده است. بر اساس واقعیت باید چارچوب‌های جدید را بنا کرد و گذشته همچون چراغی است که باید راه فردا را روشن و هموار کند. همین!

*اخوان ثالث

نگاه

«پاتریک مودیانو» و بازار کتاب در ایران



بابک زمانی
متخصص مغز و اعصاب

به مجرد اعلام نام آخرین برنده جایزه نوبل، بسیاری از کتابفروشی‌های تهران آکنده شده‌اند از ترجمه‌های متعددی از آثار او. معلوم می‌شود که او در ایران نویسنده‌ای شناخته‌شده و محبوب بوده است. عده زیادی از مترجمان جوان، علاقه‌مند ترجمه ادبیات روز دنیا هستند. اما این‌همه ترجمه از یک نویسنده معاصر، آن هم در زمانی که هنوز برنده جایزه نوبل نشده بود معانی دیگری هم دارد. مهم‌ترین نکته اینکه باوجود این اقبال به ادبیات معاصر دنیا، دسترسی به کتاب‌های روز دنیا به زبان اصلی و حداقل به زبان انگلیسی در کشور ما مشکلاتی جدی دارد. در حالی که تسلط بر زبان‌های خارجی و به‌خصوص انگلیسی در میان جوانان ما در مقایسه با بسیاری کشورهای دیگر، اگر بیشتر نباشد به‌هیچ‌وجه کمتر نیست. کتاب‌های روز و کتاب‌های پرفروش دنیا در هیچ‌کدام از کتابفروشی‌های ما در دسترس نیستند و کتابخوان‌های ما چاره‌ای ندارند جز آنکه به امید همت مترجمان بمانند تا کتاب‌های روز را ترجمه کنند. آن هم در شرایطی که بسیاری فرهنگ ما و به تبع آن، اشکالات این فرهنگ را «فرهنگ ترجمه» می‌خوانند! همه اینها در شرایطی است که تکنولوژی ارتباطات مدرن، توزیع کتاب، کتابخوانی و کتابفروشی را در سطح دنیا هرچه‌سهل‌تر و هرچه کارآمدتر کرده است؛ اضافه‌بر شعبات موسسات کتابفروشی بین‌المللی که کتاب‌های کاغذی را به سرعت در تمام دنیا توزیع می‌کنند، ابزار «کیندل آمازون» که با آن هرگونه کتابی را می‌توان با تجربه‌ای شبیه کتاب کاغذی به‌سرعت خرید و با سرعت خواند، سال‌هاست در همه‌جای دنیا رواج پیدا کرده است. موسسات بزرگی هرروز در حال صوتی‌کردن جدیدترین کتاب‌های روز هستند و این فایل‌های صوتی را به سریع‌ترین و آسان‌ترین راه به تمام ابزارهای موبایل و تبلت منتقل می‌کنند. راستی چگونه جوانان ما در سال‌های آینده، خواهند توانست با جوانانی که با چنین امکاناتی بار آمده‌اند در میدان‌های مختلف به رقابت بپردازند؟ راستی حالا که هرروز در هر نقطه شهر شاهد افتتاح شعبات فروشگاه‌های لباس بین‌المللی هستیم چرا نباید شاهد افتتاح شعبات کتابفروشی‌های بین‌المللی در هریک از مراکز خرید بزرگ شهرمان باشیم؟

همپای آوارگان عراقی- ۴

هتل ۱۰۰دلاری

سعید برآبادی: در لابی هتل اسم شناسنامه‌ای‌ام را نمی‌گویم. می‌گویم «سعید». اینطور بهتر است. جوانک مسوول هتل پاسپورتم را چک می‌کند و به عربی دست‌وپاشکسته‌ای می‌گوید: «کاظم یا سعید؟» می‌گویم فرقی ندارد، دوتا اسم دارم. توضیح نمی‌دهم که چرا اسم اصلی‌ام را نگفته‌ام. می‌گوید اتاق دوتخته موجود دارند و شبی صددلار! به پول ما یعنی ۳۵۰هزارتومان! به جوانک نگاه می‌کنم، نه کرد است، نه ترک است و نه عرب. بیشتر می‌خورد که از کشورهای جنوب‌آفریقا باشد، آنجایی که رنگ پوست خیلی تیره نمی‌شود اما زبان به‌کلی متفاوت است. هتل، اسم گنده‌ای است برای این آپارتمان. اگر در تهران بود، بهش می‌گفتند مسافرخانه و خانه‌پرش می‌شد؛ «هتل آپارتمان». سه‌ستاره هم چسبانده‌اند زیر اسم هتل تا از اتوبان‌های دور و اطراف هم دیده شود. پاسپورت را نگه می‌دارد، پول را می‌گیرد و کلید می‌دهد. طبقه پنجم. آسانسور کار نمی‌کند و باید از پله‌ها رفت. در اتاق را که باز می‌کنم بیشتر متعجب می‌شوم؛ همه‌چیز در اوج سادگی و بی‌سلیقگی است. شاید به این خاطر که باید برای همه سلیقه‌ها باشد؛ برای مسلمانان، برای آنهایی که به سلیمانیه می‌آیند محض تفریح، برای آنها که تجاری سفر می‌کنند و البته به‌تازگی برای مهاجرها. صددلار برای یک‌یخچال، یک‌تلویزیون که فقط پنج‌تا کانال دارد، دوتخت و یک‌اتاق که پنجره‌اش رو به ظلمت اتاق بغلی باز می‌شود. عصر به یکی از دوستان کردم پیام می‌دهم که باید هتل بهتری پیدا کنم. لااقل در مرکز شهر باشد نه در اتوبان.

